

# نیروهای محرک انقلاب روسیه

کارل رادک



## فهرست مطالب

۱

---

---

یادداشت مترجم ۳

---

---

یادداشت آی اس آر ۹

---

---

انقلاب سرایان ۱۳

---

---

انقلابی‌های امپریالیستی ۱۹

---

---

نقش طبقه‌ی کارگر ۲۵

---

---

تاکتیک طبقه‌ی کارگر ۳۱

---

---

مبارزه برای صلح ۳۷

---

---

نگرش بلشویک‌ها ۴۷



## یادداشت مترجم

مقاله‌ی حاضر توسط کارل رادک در سال ۱۹۱۷ و به فاصله‌ی کوتاهی پس از انقلاب فوریه نوشته شده بود که در همان زمان در آلمان انتشار یافت. ترجمه‌ی انگلیسی این مقاله نخستین بار در سال ۱۹۹۵ در مجموعه‌ای زیر نام «در دفاع از انقلاب روسیه» منتشر گردید. فصل‌نامه‌ی آی اس آر در شماره‌ی ۱۰۴ (بهار ۲۰۱۷) نسخه‌ی اندکی اصلاح شده‌ی این مقاله را بازنشر نموده بود<sup>۱</sup> که در ترجمه‌ی حاضر از آن استفاده شده است.

از آن جایی که رادک خود در صفوف بلشویک‌ها مبارزه می‌کرده و در روند انقلاب روسیه مستقیماً نقش داشته، به نظرم رسید که در سالگرد انقلاب اکتبر پُرب‌ی‌راه نباشد که این گفتار وی را که در بجه‌ی میان دو انقلاب فوریه و اکتبر نگاشته شده و فضای حاکم در آن زمان و نظرات بلشویک‌ها را بیان می‌کند ترجمه کنم. تردیدی نیست که نگاه و داوری «چپ» نسبت به جای‌گاه و گُش رادک در انقلاب روسیه، پیش و پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، می‌تواند کاملاً متفاوت باشد. از این رو مایل‌ام که بر این نکته تأکید کنم که ترجمه‌ی این گفتار را کاملاً به دور از این داوری‌ها انجام داده‌ام.

کارهای بسیار دیگری نیز از وی به جا مانده که احتمالاً کتاب‌خانه‌ی (بایگانی) اینترنتی [marxists.org](http://marxists.org) بهترین مرجع برای دسترسی به آن‌ها می‌باشد. در عین حال، به نظرم رسید که آرایه‌ی شرح حال بسیار مختصری از وی نیز مفید باشد که در ادامه‌ی این یادداشت به آن

---

<sup>1</sup> Karl Radek, "The Driving Forces of the Russian Revolution," ISR, Issue 104 (Spring 2017), pp. 122-139.

پرداخته‌ام. به منابعی که برای نوشتن شرح حال وی به کار گرفته شده در انتهای یادداشت اشاره نموده‌ام.

\*\*\*\*\*

کارل برناردوویچ رادک<sup>۲</sup> در یک خانواده یهودی در شهر لمبرگ<sup>۳</sup> (که در آن زمان در چارچوب مرزهای اتریش-مجارستان قرار داشته و اکنون با نام له‌ووف یکی از شهرهای اوکراین است) در آخرین روز ماه اکتبر سال ۱۸۸۵ زاده شد. وی که با نام خانوادگی سوبلسون<sup>۴</sup> به دنیا آمده بود، بعدها نام مستعار رادک را بر اساس قهرمان یک رمان برای خود برگزید.

وی پس از آشنایی با ادبیات سوسیالیستی (به طور عمده از طریق نشریات سوسیال دموکرات‌های آلمان) دست به فعالیت‌های تبلیغی در آموزشگاهی که در آن مشغول به تحصیل بود زده و به همین خاطر در سال ۱۹۰۱ از مدرسه اخراج شد. رادک در سال ۱۹۰۲ به حزب سوسیال دموکرات لهستان پیوست و سپس در کنار کسانی مانند رزا لوکسمبورگ<sup>۵</sup>، فیلیکس زرژینسکی<sup>۶</sup>، و لیو یوگیخس<sup>۷</sup> شروع به فعالیت نمود. پس از آن که مقامات امنیتی لهستان به فعالیت‌های او پی بردند، وی مجبور به تبعید شد.

رادک بعدها در این باره توضیح می‌دهد که او چگونه پس از انقلاب ۱۹۰۵ به لهستان بازگشته بود: «پس از آن که انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه آغاز شد من مایل بودم که برای کار در میان توده‌ها به لهستان تزاری برگردم.

---

<sup>۲</sup> Karl Bernhardovich Radek

<sup>۳</sup> Yid., Lemberg; Ger., Lemberg; Pol., Lwów; Rus., Lvov; Latin, Leopolis

<sup>۴</sup> Karl Sobelsohn

<sup>۵</sup> Rosa Luxemburg

<sup>۶</sup> Felix Dzerzhinsky

<sup>۷</sup> Leo Jogiches

## نیروهای محرک انقلاب روسیه

به همین خاطر با رُزا لوکسمبورگ در باره‌ی سفر به لهستان گفت‌وگو کردم. زمانی که با یک پاسپورت جعلی از مرز عبور می‌کردم حتّا یک کلمه هم روسی بلد نبودم. فیلیکس زرژینسکی اولین کسی بود که در آن جا با او ملاقات کردم و لیو یوگیخس دومین نفر بود. بلافاصله کار در بخش سردبیری ارگان مرکزی حزب به من محوّل شد و در انتشار نخستین روزنامه‌ی قانونی حزب با نام تربیونا همکاری کرده و وارد کار تبلیغی در میان توده‌های کارگران ورشو شدم.»

رادک در سال ۱۹۰۶ دستگیر و به شش ماه زندان محکوم شد. وی در زندان زبان روسی را آموخته و با نوشته‌های لنین و دیگر سوسیالیست‌های روسی نیز آشنا گردید. وی در سال ۱۹۰۷ و پس از اتمام دوره‌ی زندان از کشور اخراج و به اتریش بازگردانده شد.

وی در سال ۱۹۰۸ به آلمان رفته و در آن جا با مطبوعات سوسیال دموکراتیک چپ همکاری نموده و هم زمان برای نشریات انقلابی روسی و لهستانی نیز مقاله می‌نوشت.

رادک در سال ۱۹۱۳ با لنین و زینوویف از نزدیک آشنا شده و به بلشویک‌ها پیوست. خود وی در این باره می‌گوید که: «وحدت در مورد تمامی نکات پایه‌ای به دست آمده بود؛ اختلافات درونی بعدها بر سر شعار حق تعیین سرنوشت بروز نمود. ارتباط روزانه‌ی من با لنین و بحث‌هایی که به طور مرتب در جریان بود سرانجام مرا متقاعد ساخت که بلشویک‌ها تنها حزب انقلابی در روسیه بوده، و از زمان شروع کنفرانس بین‌المللی زنان در یکم آوریل ۱۹۱۵ بود که من در مبارزه‌ی [ایدئولوژیک] بر علیه مواضع بینابینی کلارا زتکین<sup>۸</sup> در کنار بلشویک‌ها قرار گرفتم.»

<sup>8</sup> Clara Zetkin,

رادک در کنفرانس زیرموالد در کنار لنین و زینوویف قرار گرفته و در ایجاد گروه سوسیالیست‌های انقلابی همکاری نمود. پس از انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷ وی در سازمان‌دهی برای بازگشت لنین و رفقای بلشویک‌اش به روسیه از طریق خاک آلمان نقش مهمی به عهده داشت. وی پس از انقلاب اکتبر به پتروگراد (سانکت پتربورگ)<sup>۹</sup> رفته و در کمیساریای خلق در امور خارجه مسئولیت تبلیغات خارجی را به عهده گرفت.

رادک در ابتدای امر موافق تروتسکی بوده و باور داشت که حکومت شوروی باید برای گسترش انقلاب جهانی یاری رساند. در همین راستا بود که وی در سال ۱۹۱۸ به طور غیرقانونی وارد آلمان شد و به همراه رُزا لوکسمبورگ، کارل لیبکنشت<sup>۱۰</sup>، لئو یوگیخس، پاول له‌وی<sup>۱۱</sup>، ارنست مایر<sup>۱۲</sup>، فرانس میرینگ<sup>۱۳</sup>، و کلارا زتکین حزب کمونیست آلمان را بنیان نهاد. پس از شکست انقلاب آلمان وی در برلین در سال ۱۹۱۹ دستگیر گردید. او که غیباً به عضویت مرکزی حزب کمونیست روسیه انتخاب شده بود در ژانویه‌ی ۱۹۲۰ به روسیه بازگشت. رادک در سال‌های ۱۹۲۴-۱۹۲۰ عضو کمیته‌ی اجرایی انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) نیز بود.

پس از درگذشت لنین، در مبارزه‌ی قدرتی که در مسکو در جریان بود وی نخست جانب تروتسکی را گرفت. به همین سبب در سال ۱۹۲۴ از کمیته‌ی مرکزی و کمیته‌ی اجرایی کمینترن کنار گذاشته شد. سپس در سال ۱۹۲۷ وی به اتهام همکاری با جریان تروتسکیستی از حزب اخراج

---

<sup>9</sup> Saint Petersburg, Санкт-Петербург, Petrograd (1914–1924), Leningrad (1924–1991)

من در این ترجمه تلفظ روسی (سانکت پتربورگ) را به کار برده‌ام.

<sup>10</sup> Karl Liebknecht

<sup>11</sup> Paul Levi

<sup>12</sup> Ernest Meyer

<sup>13</sup> Franz Mehring



شده و در سال ۱۹۲۸ به اتهام فعالیت‌های ضد-شوروی به سه سال تبعید در سیبری محکوم گردید. رادک در سال ۱۹۲۹ و تنها پس از گذراندن يك سال از دوره‌ی تبعید با فرستادن نامه‌ای به کمیته‌ی مرکزی به طور علنی تروتسکیسم را رد نمود. به همین خاطر بود که دوران محکومیت وی بلافاصله بخشوده شده و در سال ۱۹۳۰ بار دیگر به حزب پذیرفته شد.

رادک بین سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۳۲ در رأس بخش اطلاعات بین‌المللی کمیته‌ی مرکزی حزب قرار داشته و اداره‌ی بخش بین‌المللی روزنامه‌ی *ایزوستیا*<sup>۱۴</sup> را نیز عهده‌دار بود.

اما، دیری نپایید که محاکمات مسکو، که به عنوان «محاکمات نمایشی» نیز شناخته می‌شود، در نوزدهم اوت ۱۹۳۶ آغاز گردید. اولین گروهی که در این سری از محاکمات در برابر دادگاه قرار گرفتند شامل شانزده نفر از مخالفین استالین، از جمله لف کامنف<sup>۱۵</sup>، گریگوری زینوویف<sup>۱۶</sup>، و ایوان اسمیرنوف<sup>۱۷</sup> بودند که همگی به جرم ارتباط با تروتسکی و «مشارکت در توطئه‌های وی برای ایجاد يك رژیم دیکتاتوری فاشیستی در روسیه» محاکمه شدند. این دادگاه در ۲۴ اوت ۱۹۳۶ حکم به محکومیت قطعی هر شانزده نفر داده و همگی را محکوم به اعدام نمود که بلافاصله نیز به اجرا در آمد.

رادک به همراه هفده نفر دیگر در گروه دوم متهمین قرار داشت که در ژانویه‌ی ۱۹۳۷ به اتهام «هم‌کاری با تروتسکی و تلاش برای سرنگون ساختن حکومت شوروی و بازگرداندن سرمایه‌داری به روسیه» در برابر

<sup>14</sup> Izvestiia

<sup>15</sup> Lev Borisovich Kamenev

<sup>16</sup> Grigory Yevseyevich Zinoviev

<sup>17</sup> Ivan Nikitich Smirnov

دادگاه قرار گرفت. اگرچه سیزده تن در این گروه نیز به اعدام محکوم شدند، رادک اما به ده سال زندان محکوم گردید.

بنا بر گزارش رسمی مقامات زندان، کارل برناردوویچ رادک در نوزدهم ماه مه ۱۹۳۹ در زندان در جریان نزاع با یکی از زندانیان کشته شد. اما، گزارش‌های موثق حاکی از آن است که وی به دستور لاورینتی پاولوویچ بیریا و به دست مأمورین پلیس مخفی شوروی به قتل رسید.<sup>۱۸</sup>

نیکو پورورزان

اکتبر ۲۰۲۱

---

<sup>۱۸</sup> برای نوشتن شرح مختصر زندگی رادک از منابع زیر استفاده شده است:

The Yivo Encyclopaedia of Jews in Eastern Europe

([www.yivoencyclopedia.org](http://www.yivoencyclopedia.org))

Spartacus Educational ([www.spartacus-educational.com](http://www.spartacus-educational.com))

Your Dictionary ([www.biography.yourdictionary.com](http://www.biography.yourdictionary.com))

## یادداشت آی اس آر

رژیم تزاری در روسیه بر اثر تظاهرات و اعتصاب‌های توده‌ای در فوریه‌ی ۱۹۱۷ سرنگون شد. به دنبال سرنگونی رژیم تزاری دو مرکز قدرت در روسیه شکل گرفت که رویاروی یکدیگر قرار داشتند: یکم، شورای نمایندگان کارگران و سربازان بود که توسط کارگران و سربازان متمرّد پتروگراد، مسکو و جاهای دیگر شکل گرفته بود؛ و دیگری حکومت موقت بود که با عجله توسط سیاست‌مداران بورژوا به منظور توقف انقلاب، محدود ساختن قدرت کارگران، ممانعت از تقسیم اراضی، و تضمین ادامه‌ی حضور روسیه در جنگ جهانی [اول] ایجاد شده بود.

شوراهای کارگران و سربازان در ابتدا تحت سلطه‌ی رهبران سوسیالیست میانه‌رو قرار داشت که خواهان حمایت از حکومت موقت بودند؛ اما به موازات پیش‌رفت انقلاب، رهبری سازش‌کار زیر فشار شدیدی از سوی چپ‌ها قرار گرفت.

پس از سرنگونی تزار، بلشویک‌ها که در میان کارگران کارخانه‌های پتروگراد از پایگاه وسیعی برخوردار بودند، در ماه آوریل همان سال به استراتژی خود تغییر سمت داده و دو شعار اساسی «انتقال تمامی قدرت به شوراهای کارگران» و «نان، صلح، و زمین» را در سرلوحه‌ی برنامه‌های خویش قرار دادند. زیر فشار ناشی از رخدادها و به دنبال آشکارتر شدن ماهیت واقعی حکومت موقت، رهبران شوراهای کارگران برای اقدام به سرنگون ساختن حکومت موقت و به دست گرفتن قدرت از سوی توده‌ها تحت فشار قرار گرفتند.

در چنین شرایطی بود که کارل رادک مقاله‌ی حاضر را نوشت. وی یکی از فعالین مارکسیست در جنبش سوسیالیستی آلمان و لهستان بود و بعداً نیز

نقش مهمی را در انترناسیونال کمونیستی که در سال ۱۹۱۹ پایه‌گذاری شده بود به عهده داشت.

این مقاله نخست در آلمان انتشار یافت.<sup>۱</sup> ترجمه‌ی انگلیسی این مقاله برای نخستین بار در سال ۱۹۹۵ توسط آل ریچاردسن انجام شده و در مجموعه‌ای که توسط خود وی ویراستاری شده بود انتشار یافت.<sup>۲</sup> آی اس آر این مقاله را از مجموعه‌ی فوق‌الذکر بازنشر می‌کند. زیرنویس‌ها با برخی اصلاحات جزئی عمدتاً از ترجمه‌ی ریچاردسن گرفته شده است.

---

<sup>۱</sup> “Die Triebkräfte der Russischen Revolution,” in *Arbeiterpolitik*, II. Jahrgang N. 13 18 (1917); and Karl Radek, *In den Reihen Der Deutschen Revolution 1909–1919*, Kurt Wolff Verlag, München, 1921, 43–55.

<sup>۲</sup> Al Richardson, ed., *In Defense of the Russian Revolution: A Collection of Bolshevik Writings, 1917–1923* (London: Porcupine Press, 1995)

# نیروهای محرک انقلاب روسیه

نویسنده: کارل رادک

ترجمه: نیکو پورورزان



## انقلاب سربازان

هیچ انقلابی همانند انقلاب‌های پیش از خود نیست. هر انقلابی از هویت مشخصی برخوردار است. به این خاطر است که پس از وقوع هر انقلابی همواره این پرسش مطرح می‌شود که آیا واقعاً انقلابی رخ داده است یا نه؟ ابتدا آن را در قالب‌های گذشته ارزیابی نموده و سپس در رابطه با «ناهنجاری‌های» آن با شگفتی سر تکان می‌دهیم. هنگامی که در نهم ژانویه‌ی ۱۹۰۵ چند-سدهزار نفر از کارگران به رهبری یک کشیش در سانکت پتربورگ به سمت کاخ تزار راه‌پیمایی می‌کردند، بسیاری با ناباوری می‌گفتند: مگر انقلاب به رهبری یک کشیش هم امکان‌پذیر است؟

انقلابی را هم که در ۲۳ فوریه‌ی ۱۹۱۷ برپا شد اکنون باید به همان اندازه به شکلی بسیار تقادانه ارزیابی نمود. اهمیت سربازانی که با هیاهوی بسیار جای گاه مهمی را در انقلاب اشغال نموده‌اند چیست؟ در بررسی‌هایی که پیرامون انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ روسیه انجام شده بارها گفته شد که گویا شکست انقلاب به این خاطر بوده که نتوانسته بود ارتش را به جبهه‌ی مردم به پا خاسته جذب نماید.

تردید در این نیست که شکست انقلاب ۱۹۰۵ دلایل گوناگونی داشته، اما یکی از دلایل اصلی آن قرار گرفتن بورژوازی در کنار تزاربسم بود؛ دلیل عمده‌ی دیگر آن را نیز می‌توان کمک‌هایی دانست که از سوی سرمایه‌ی خارجی در اختیار بورژوازی روسیه قرار می‌گرفت. در حالی که در ظاهر امر این گونه به نظر می‌رسید که سرنیزه‌های

دهقانانی که یونیفورم نظامی به تن داشتند انقلاب [۱۹۰۵] را به پس رانده باشد.

در عوض اما در انقلاب ۱۹۱۷ سربازان مستقر در پادگان سانکت پترزبورگ به اسلحه‌خانه‌ها هجوم برده و اسلحه‌ها را میان مردم پخش کرده، و بدین ترتیب توانستند که فشار طاقت‌فرسایی را بر دو ما<sup>۱</sup> وارد سازند. حتّاً افسران جوان نیز چندان مخالفتی با این کار سربازان نداشته؛ و از آن گذشته، دست کم در آن زمان مخالفت رهبران ارتش مانند بروسیلوف، روسکی، و آیی‌ورت نیز چندان چشم گیر نبود.<sup>۲</sup> حال با توجه به این نکات، آیا تا کنون به اندازه‌ی کافی سعی نشده تا به ما بیاورانند که پیوستن سربازان به کارگران با تأیید ژنرال‌ها انجام شده، و این که انقلاب گویا يك انقلاب نظامی بوده که به نوعی تکرار انقلاب ترک‌های جوان در سال ۱۹۰۸، اما در ابعادی بسیار بزرگ‌تر بوده است؟<sup>۳</sup>

واقعیت این است که این چنین ادعایی به هیچ وجه درست نیست. در وهله‌ی نخست کاملاً ضروری است که يك واقعیت غیرقابل انکار را در همین جا مشخص سازیم، و آن این است که انقلاب با فعالیت طبقه‌ی

---

۱ Duma مجلس مشروطه‌ای که بر اساس رأی‌گیری از طبقات مختلف انتخاب شده و اجازه‌ی تشکیل آن توسط تزار [نیکلای دوم] در اکتبر ۱۹۰۵ داده شده بود تا خواست پارلمان دموکراتیک را خنثی سازد.

۲ ژنرال بروسیلوف (General Alexei Alexeyevich Brusilov) فرماندهی کلّ نیروهای ارتش روسیه در جبهه‌ی جنوب-غربی در ۱۷-۱۹۱۶ بود. ژنرال روسکی (Nikolai Vladimirovich Ruzsky) فرماندهی کلّ نیروهای ارتش روسیه در جبهه‌ی شمالی بود. ژنرال ای‌ورت (Aleksi Ermolaevich Evert) نیز فرماندهی کلّ نیروهای ارتش روسیه در جبهه‌ی غربی در ۱۷-۱۹۱۵ بود.

۳ جنبش مخالفت با استبداد توسط ترک‌های جوان باعث گردید که در میان نیروهای نظامی تحت امر انور پاشا (İsmail Enver Paşa) در سال ۱۹۰۸ شورش درگرفته، که سلطان عثمانی، عبدالحمید دوم (Abdülhamid II) را مجبور به پذیرفتن مشروطه ساخت.



کارگر، اعتصاب‌ها و تظاهرات توده‌ای آغاز گردید. در حقیقت، در ابتدای کار سربازان در بسیاری از جاها حتّاً به روی تظاهر کنندگان آتش گشودند. تنها مدتی پس از شروع انقلاب بود که ابتدا چند هنگ از سربازان به توده‌های تظاهر کننده پیوستند، تا این که سرانجام شورش سراسر پادگان سانکت پتربورگ را دربر گرفت.

قیام سربازان به دنبال انقلاب کارگران صورت گرفت، امری که هیچ گونه مشابهتی با يك به اصطلاح انقلاب ارتشی ندارد. به اصطلاح انقلاب نیروهای نظامی، آن گونه که مدّ نظر دسامبريست‌ها<sup>۴</sup> بوده و از آن زمان تا کنون نیز در تاریخ کشورهای نظیر اسپانیا، پرتغال، یونان، و سرانجام در ترکیه رخ داده، چیزی جز کودتای رسته‌ی افسری، یعنی تنها نیروی سازمان‌یافته‌ی موجود در چنین کشورهای ناپیش‌رفته، نبوده است. توده‌های سربازان در این گونه تحولات معمولاً به هیچ وجه به مبارزه راه داده نشده، و هر جایی هم که این طور نبوده، حضور آن‌ها تنها به عنوان يك نیروی ناآگاه و مطیع تحت فرمان افسران بوده است. اما، در انقلاب ۱۹۱۷ وضع کاملاً بر عکس بوده و این توده‌های سربازان بودند که در وهله‌ی نخست پا به صحنه‌ی انقلابی گذاشتند که کارگران آغاز نموده بودند، در حالی که از ژنرال‌ها هیچ خبری نبود. حال، نخستین پرسشی که در این جا مطرح می‌گردد این است که توده‌های سرباز چه کسانی را نمایندگی می‌کردند؟ پاسخی بسیار روشن به این پرسش این است که آن‌ها نماینده‌ی دهقانان و کارگرانی بودند که تاریخ دوازده ساله‌ی گذشته، یعنی سال‌های انقلاب و ضدانقلاب، و دو سال-و-نیم از جنگ را تجربه کرده، و تا اعماق وجودشان از آن رنج کشیده بودند.

---

<sup>۴</sup> دسامبريست‌ها (Decembrists) افسران جوانی بودند که به تحریک برادر تزار که به آن‌ها وعده‌ی مشروطیت داده بود دست به انجام یک کودتای نافرجام در سال ۱۸۲۵ زده بودند.

آن‌ها نماینده‌ی کارگرانی بودند که پیش از شروع جنگ تازه داشتند از زیر بار ضربات ضدانقلاب کمر راست می‌کردند؛ کارگرانی که پیش از رها شدن عفریت جنگ در سانکت پتربورگ سنگربندی کرده بودند، دهقانانی که بر اثر رفرم‌های استولیپین<sup>۵</sup> پرولتریزه شده و جنگ آن‌ها را از خانه و کاشانه و از زمین‌هایشان ربوده بود - این چنین انقلابی را می‌توان انقلاب سربازان نامید.

اگرچه بروز جنگ باعث گردید که اکثریت زحمت‌کشان یونیفورم نظامی به تن کنند، اما ادامه‌ی آن تنها باعث تقویت گرایش‌های انقلابی در میان آنان گردید. در حقیقت، تضاد میان مردم و ارتش از میان رفته بود زیرا که در خلال جنگ مردم خود به بخشی از ارتش تبدیل شده بودند. به عبارت دیگر، جنگ عبور بخش‌هایی از ارتش به سمت طبقه‌ی کارگر را آسان‌تر ساخته بود. از سوی دیگر، به علت کشته شدن تعداد بی‌شماری از افسران در جنگ، حکومت ناچار شده بود که تعداد زیادی از دانشجویان و مدرسین [دانشکده‌ی افسری] و غیره را برای پُر کردن جای خالی افسران کشته شده به رسته‌ی افسران وارد سازد. طبیعی است که این عناصر دموکراتیک نمی‌توانستند مانعی بر سر راه گسترش گرایش‌های انقلابی در ارتش باشند. به نظر من در این جا ضرورتی ندارد که بخواهیم با جزئیات و به تفصیل نشان دهیم که ژنرال‌ها با چنین گرایش‌هایی مخالف بودند.

---

<sup>۵</sup> استولیپین (Count Pyotr Arkadyevich Stolypin, 1862-1911) نخست وزیر و وزیر دارایی تزار بود. وی با انجام رفرم ارضی مزبور که پس از انقلاب ۱۹۰۵ و بین سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۰۶ انجام شد، توانست با از میان بردن کمون‌های روستایی به نفع اقلیتی کوچک از دهقانان، مشکل ارضی را که پس از انقلاب ۱۹۰۵ ادامه داشت تا حدی خنثی سازد. [در واقع، هدف از رفرم‌های استولیپین این بود که با تقویت و بهبود موضع دهقانان مرفه بتواند پایگاه مطمئنی را در روستاها برای حمایت از امپراتوری تزار ایجاد نماید. (م)]

## نیروهای محرک انقلاب روسیه

از سوی دیگر باید به این نکته نیز توجه نمود که اگرچه، هر گونه تبلیغ انقلابی در ارتش روسیه مانند هر ارتش دیگری به شدت سرکوب می‌شد، اما بروسیلوف‌ها و ای‌وِرت‌ها به هیچ وجه مخالف بازسازی تشکیلات حکومتی به دست لیبرال‌ها نبودند، زیرا می‌دانستند که این کار می‌تواند به تقویت اداره‌ی امور جنگی بینجامد. ولی، ژنرال‌ها به خوبی به این نکته نیز آگاه بودند که انقلاب نمی‌تواند وسیله‌ی مناسبی برای تحکیم هدایت جنگ امپریالیستی باشد. حال این که ژنرال‌ها در اعزام نیرو برای سرکوب سربازان شورشی در سانکت پترزبورگ تعلل می‌کردند صرفاً به این خاطر بود که با چشم خود دیده بودند که تا آن زمان تمامی گردان‌هایی که برای فرو نشانیدن انقلاب از سوی آن‌ها اعزام شده بود همگی به انقلابیون پیوسته بودند. این دقیقاً همان دغدغه‌ای بود که بنا به گزارش روزنامه‌ی *تایمز*، ژنرال روسکی با تزار در میان گذاشته بود. نقشی که سربازان در انقلاب ایفاء نمودند اگرچه ممکن است که در ظاهر امر در تضاد با سرشت پرولتری آن بوده باشد، اما کاملاً برعکس، گواهی بر عمق و وسعت انقلاب است.

جنبشی که در ارتش ایجاد گردید به خاطر فرمان از بالا نبوده، بلکه به واسطه‌ی اخگری بود که از خیابان به درون پادگان‌ها گسترش یافته بود. و همین امر بود که سرشت قیام را رقم زد. حتّاً به فرض این که عناصر انقلابی-میهن‌پرست در درون ارتش صاحب نفوذ بوده و این امید را در سر می‌پروراندند که بتوانند در صدر یک ارتش انقلابی در جنگ بر علیه نظامی‌گری پروس به پیروزی برسند، اما واقعیت ساده این است که ارتشی که بافت آن را پرولتاریا و دهقانان تشکیل می‌دهد در انتهای سی- و-دو ماه از جنگ قیام نمی‌کند که تا برای سی- و-دو ماه دیگر به جنگ ادامه دهد. اگرچه نقشی که ارتش در انقلاب بازی کرده ممکن است که

در ظاهر به انقلاب خصلتی جنگ-گونه داده باشد، اما باعث تقویت گرایش‌های انقلابی گردید که در نهایت نیز در راستای دست‌یابی به صلح عمل نمود.

حال به آن‌هایی خواهیم پرداخت که دارای تمایلات امپریالیستی بودند، یعنی آن‌هایی که می‌خواستند از انقلاب به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف خویش در راستای منافع امپریالیستی استفاده کنند؛ به عبارت دیگر بورژوازی امپریالیستی که دخالت وی در انقلاب دومین ویژه‌گی انقلاب ۱۹۱۷ است که آن را از انقلاب ۱۹۰۵ به طور مشخصی متمایز می‌سازد.

## انقلابی‌های امپریالیستی

گوچکوف<sup>۲۶</sup>، یک سرمایه‌دار ملی-لیبرال مسکووی و شولگین<sup>۲۷</sup>، محافظه‌کاری که نماینده‌ی زمین‌داران بزرگ بود، از تزار خواستند که مرحمت فرموده و در پسکوف<sup>۲۸</sup> از سلطنت کناره‌گیری نماید. حال در حکومت نوپای انقلابی این سرمایه‌دارها از سر-و-کول یک‌دیگر بالا می‌رفتند. آیا رخداد‌های ژانویه تا دسامبر ۱۹۰۵، یعنی دوره‌ای که در ابتدای آن سرمایه‌داران حقوق کارگران را در روزهای اعتصاب سیاسی عمومی می‌پرداختند، ولی به محض آن که برای‌شان مسجّل گردید که پرولتاریا پس از پیروزی بر تزار مبارزه برای هشت ساعت کار را آغاز خواهد کرد، بلافاصله خود را به دامن تزارسیم انداخته بودند، در حال تکرار شدن بود؟ یا این که بورژوازی سرانجام به این نتیجه رسیده بود که منافع‌اش با منافع تزارسیم سازگار نبوده و بنابراین تصمیم گرفته بود که یک بار برای همیشه دست به یک انقلاب رادیکال بزند؟ آیا فرصت‌طلب‌هایی که در صفوف سوسیال دموکراسی روسیه جا گرفته بودند محق نبودند که مدعی باشند که گویا انقلاب تنها در صورتی پیروز خواهد شد که بورژوازی در رأس آن قرار گرفته باشد؟ واقعیت‌های عینی خود به تمامی این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد.

واقعیت این است که در زمان شروع انقلاب ۱۹۰۵ بورژوازی نسبت به تضاد خویش با پرولتاریا به درستی آگاهی نداشت. از این رو بورژوازی امیدوار بود که پرولتاریا به خاطر او دست به آب-و-آتش خواهد زد.

---

<sup>26</sup> Alexander Ivanovich Guchkov

<sup>27</sup> Vasily Vitalyevich Shulgin

<sup>28</sup> Pskov

اما در طول سال‌های جنگ اوضاع کاملاً متفاوت بوده و این طبقه دیگر هرگز به غفلت‌های دوران جوانی خویش بازنگشت. بورژوازی [در دوران جنگ] حتی برای یک لحظه نیز یک دهه از مبارزه با پرولتاریا را از یاد نبرده، و در هر قدم دور-و-بر خویش را با نگرانی و دلواپسی تمام می‌پایید که تا مبادا به خاطر تضاد خویش با تزاریسیم، بار دیگر پرولتاریا را به حرکت درآورده باشد. بورژوازی که اکنون ده سال مسن‌تر شده بود دیگر به هیچ وجه نمی‌خواست که بار دیگر سرخوشی‌ها، اشتباهات و انحرافات ناشی از عشق دوران جوانی‌اش را تکرار نماید. در این صورت، باید پرسید که اکنون چه اتفاقی افتاده است؟ آیا می‌توان گفت که بورژوازی حاضر شده که به طور مصلحتی هم که شده با انقلاب پرولتری پیوند ایجاد کند؟ یا این که شاید به این نتیجه رسیده است که قطعاً باید به پرولتاریا برخی امتیازات را بدهد تا در عوض بتواند قدرت برای خود حفظ نماید؟ اما، هیچ کدام از این موارد صحت ندارد.

بورژوازی روسیه در طی ده سال گذشته توانسته بود که خود را به خوبی سازمان‌دهی کند. بورژوازی در طی این مدت کارتل‌ها، شرکت‌های سهامی، و انجمن کارفرمایان را ایجاد نموده بود؛ در طول جنگ خود را در کمیته‌های صنایع و جنگ سازمان داده، و نه تنها کارهای انسان دوستانه، بلکه بخش بزرگی از تدارکات ارتش را به دست کنفدراسیون شهرها<sup>۲۹</sup> سپرده بود. بورژوازی به خاطر دفاع از سیاست جنگی تزار دست به این کار نزده بود، بلکه به این دلیل بود که در جنگ جهانی وسیله‌ای را برای تأمین منافع خویش یافته بود.

---

<sup>۲۹</sup> Confederation of Cities معادل واژه‌ی روسی Zemstvo سببستمی از حکومت خودگردان ایالتی و ولایتی است که در سال ۱۸۶۴ ایجاد گشته و توسط اشراف محلی اداره می‌شد. این تشکیلات در زمان جنگ نقش مهمی را در تأمین تدارکات ارتش روسیه ایفاء نمود.

آن بخشی از بورژوازی که به حمایت از سیاست امپریالیستی روسیه برخاسته به بزرگی بورژوازی بریتانیا یا آلمان نبوده، اما یقیناً از آن بخشی از بورژوازی که [در سال ۱۹۰۴] از جنگ با ژاپن حمایت کرده بود بزرگ‌تر است. فتح فرضی قسطنطنیه و ارمنستان، که از قضا به استقلال پارس [ایران] نیز خاتمه خواهد داد، نه تنها بازارهای تازه‌ایی را به روی بورژوازی روسیه خواهد گشود، بلکه هم چنین به واسطه‌ی تحکیم مواضع روسیه در جهان شرایط مناسبی را نیز برای بورژوازی روسیه جهت استقراض سرمایه‌ی مورد نیاز خود فراهم خواهد ساخت. از سوی دیگر، پیروزی بر آلمان نیز در صورت تحقق می‌تواند زمینه‌ی لازم برای دستیابی به قراردادهایی که حقوق انحصاری بیشتری را در پناه تعرفه‌های گمرکی تضمین نماید، یا به عبارت دیگر، قراردادهای بازرگانی مطلوب را برای بورژوازی روسیه فراهم سازد. بورژوازی از ۱۹۰۷ به این سو با سیاست‌های امپریالیستی تزاری همسو بوده است. بورژوازی به این مسئله به عنوان وسیله‌ای برای کسب امتیاز از تزاریسیم در سیاست‌های داخلی می‌نگریست.

اگرچه روند جنگ جهانی آشکار ساخت که میلیتاریسم روسیه بسا بیش‌تر از آن چه که در خاتمه‌ی جنگ روسیه-ژاپن تصور می‌شد رشد نموده، اما فساد در دیوان‌سالاری روسیه کماکان به همان شدت سابق ادامه داشته و این دستگاه عریض-و-طویل از انجام وظایف سنگین تأمین جبهه‌ها و سازمان دادن به پشت جبهه ناتوان مانده بود.<sup>۳۰</sup> همان گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، در حقیقت، بورژوازی و سازمان‌های مربوطه [به جای دیوان‌سالاری روسیه] انجام این وظایف را به عهده گرفته بود. در

---

<sup>۳۰</sup> نیروی زمینی و دریایی روسیه در طی جنگ روسیه-ژاپن (۱۹۰۴-۱۹۰۶) متحمل شکست‌های حقرت‌باری در خاور دور شده بود.

نتیجه، بورژوازی امیدوار شده بود که این وضعیت در عین حال بتواند بیان سیاسی مطلوب وی را نیز پیدا کند. بدین سبب بود که بورژوازی دقیقاً به همان شکلی که اسب چموشی را رام می‌کنند، ابتدا سعی نمود که تا دیوانسالاری روسیه را نیز مجاب کند، ولی این حیوان چموش کماکان به جفتک-اندازی ادامه داد. متعاقباً بورژوازی دست به اعتراض زد، ولی باز هم جز جفتک چیزی نثارش نگردید. آن گاه بود که تصمیم گرفت که تا شاید بتواند مهار این حیوان کله شق را به دست بگیرد. برای انجام این کار ابتدا دست کمک به سوی متحدینی دراز نمود که به عینه مشاهده کرده بودند که بورژوازی روسیه توانایی هدایت امور جنگی را بسیار بهتر از رهنان تزاری داشته، و یارای مقاومت بیش‌تر در جنگ بر علیه آلمان را دارد. بی‌دلیل نیست که بیوکانن<sup>۳۱</sup>، سفیر بریتانیا با لاف-و-گراف از اپوزیسیون بورژوا-امپریالیستی حمایت می‌کند. بر اساس یکی از گزارش‌های حکومت بریتانیا که در منچستر گاردین انتشار یافته بود، گُرد میلنر<sup>۳۲</sup> در طی ملاقاتی با تزار سعی نموده بود که تا وی را متقاعد سازد که به بورژوازی امتیاز بدهد. اما، زمانی که این تدابیر نیز ثمری نداد، بورژوازی آن گاه دست به دامن دریابدها و ژنرال‌های لیبرال شد تا آن‌ها به تزار برای انتصاب یک حکومت لیبرال فشار بیاورند. ولی، بورژوازی روسیه به هیچ وجه نمی‌خواست که پا را از این گلیم فراتر بگذارد. در واقع، طرحی که آن‌ها در سر داشتند این بود که با اندکی چاشنی تهدید به یک طغیان کوچک می‌توان اعلیحضرت را به مسیر بخردانه بازگرداند؛ امری که به زعم آن‌ها موجبات اداره‌ی درست امور جنگی را فراهم می‌ساخت. پس این حضرات نه تنها انقلابی به پا نکردند،

<sup>۳۱</sup> Sir George William Buchanan (۱۹۲۴-۱۸۵۴) - سفیر بریتانیا در روسیه در سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۲۴ بود.

<sup>۳۲</sup> Alfred Viscount Milner (۱۹۲۵-۱۸۵۴) - یکی از اعضاء هیئت مستشارهای نظامی متفقین در روسیه بود.



## نیروهای محرک انقلاب روسیه

بلکه هیچ گاه رؤیای انقلاب را هم در سر نپرورانده، هرگز خواهان آن نبوده، و حتّاً از آن در هراس بودند.

واقعیت این است که بورژوازی حتّاً در ۲۵ فوریه نیز هنوز در جست-وجوی راهی بود که تا با تزار آشتی کند. اما از يك سو، تزار با عدم قبول هر گونه سازشی موجبات یأس و سرخوردگی شدید بورژوازی را فراهم ساخت. از سوی دیگر، مبارزه‌ی خیابانی پرولتاریا و سربازان بر علیه تزاریسم در بیست-وسوم فوریه بورژوازی را کاملاً غافل‌گیر ساخت. این عوامل مجموعاً بورژوازی را در وضعیت کاملاً تازه‌ای قرار داد. مردم در سانکت پتربورگ مسلح شده بودند، و تزار نیز گریخته بود، یا به عبارت دیگر بر علیه بورژوازی اعلان جنگ داده بود. بنابراین، آیا در چنین شرایطی عاقلانه بود که بورژوازی کمک مردم را رد کند؟ چنین کاری برای بورژوازی نوعی خودکشی محسوب می‌شد. بدین سبب بود که بورژوازی بعد از يك پیچ‌پیچ خانوادگی با تزار قدم به صحنه‌ی انقلاب گذاشت.

انقلاب در تمامیت‌اش به دست پرولتاریا انجام شد. تا نیمه در شانزدهم<sup>۳۳</sup> مارس نوشته بود که «با قیام سربازان که مورد حمایت طبقه‌ی کارگر بوده به نظر می‌رسید که انقلاب آغاز شده باشد، اما دوما توانست که با قاطعیت و به سرعت قدرت را به دست بگیرد.» این داوری از سوی ژورنال پرنفوذ محافل محافظه‌کار بریتانیا که در همان زمان و تحت تأثیر رخ دادهای روز نوشته شده بود، اگرچه ممکن است که در ظاهر امر

---

<sup>۳۳</sup> تاریخ شانزدهم مارس در گاهشمار گریگوری برابر با سوم ماه مارس (بر اساس گاهشمار ژولینی یا ژولیان) در روسیه بود. گاهشمار ژولینی تا سال ۱۹۱۸ کمکان در روسیه به کار برده می‌شد، ولی طی فرمانی که لنین در ۲۴ ژانویه ۱۹۱۸ (بر حسب گاهشمار ژولینی) صادر نمود، این گاهشمار کنار گذاشته شده و با گاهشمار گریگوری جای‌گزین گردید.

درست بوده باشد، اما در واقع تایمز با این گفته می‌خواسته که با سرکوفت به طبقه‌ی کارگر روسیه این گونه‌ی القاء کند که گویا آن‌ها نیستند که قدرت را به دست گرفته و بنابراین بهتر آن است که خاموش بمانند و به بورژوازی برای پیروزی نهایی یاری دهند. بیچاره تایمز که در شانزدهم ماه مارس به این دل خوش کرده بود که گویا خطرناک‌ترین روزها سپری شده، و گویا که دفتر انقلاب [به دست دوما] بسته شده باشد، اما غافل از این که در گم‌راهی کامل به سر می‌برد. انقلاب تازه در آغاز راه است، و طبقه‌ی کارگر نقش تعیین‌کننده‌ای را در آن به عهده خواهد داشت. به این سبب مهم است که ببینیم که تا کنون چه کارهایی را انجام داده است. از این جاست که اصول سیاست آینده‌ی این طبقه نیز روشن می‌گردد.

## نقش طبقه‌ی کارگر

نیروی محرک این انقلاب، همانند انقلاب ۱۹۰۵، طبقه‌ی کارگر بوده است. وجود جوش و -خروش در میان خُرده-بورژوازی و از سوی دیگر تمایل بورژوازی برای کسب قدرت مجموعه‌ی عواملی بودند که تنها به شکل‌گیری شرایط مناسبی منجر گردید که پیشروی انقلابی پرولتاریا تحت آن شرایط توانست به يك انقلاب تمام عیار تبدیل شده و ضربه‌ی خُرَد کننده‌ای را بر تزاریسم وارد سازد. پرولتاریا بدون حمایت خُرده-بورژوازی در شهر و روستا قادر به پیش‌برد پیروزمندانه‌ی انقلاب نخواهد بود، و چنانچه بتواند در يك کشور کشاورزی نظیر روسیه بر بورژوازی فایق آید بدون کمک دهقانان دوام نخواهد یافت. در این جا هدف ما از تأکید بر این عوامل به هیچ وجه مطرح ساختن دیدگاه معینی از توسعه نبوده - امری که البته خود موضوع مقاله‌های دیگر خواهد بود - بلکه هدف این است که نشان دهیم که نقطه‌نظر ما پیرامون نقش پرولتاریا ناشی از گزاف‌سنجی توان آن نیست. ما به ضعف‌های طبقه‌ی کارگر اشراف داریم، اما پذیرش وجود این ضعف‌ها به هیچ روی به معنای آن نیست که گویا بورژوازی به نیروی محرک انقلاب در ۱۹۱۷، بیش از آن چه که در ۱۹۰۵ بود، بدل شده باشد، و یا این که مثلاً بخواهیم این واقعیت را که طبقه‌ی کارگر موتور محرک انقلاب بوده انکار کنیم.

انقلاب ۱۹۰۵ با «دادخواست» پرولتاریا به تزار در نهم ژانویه آغاز گردید و با شکست آن در قیام دسامبر ۱۹۰۵ در مسکو خاتمه یافت. پرولتاریا در ۱۹۰۶ تلاش نمود تا مواضع تسخیر شده را با دست‌های خونین خویش حفظ نماید، اما به خاطر ضرباتی که سرمایه بر او وارد

ساخت و در برابر آتش سلاح تزاری از پا افتاد. اما، پس از دستگیری نمایندگان سوسیال دموکرات دومای دوم، طبقه‌ی کارگر بار دیگر در سانکت پتربورگ به پا خاست.<sup>۳۴</sup> پرولتاریای سانکت پتربورگ آخرین تیر ترکش‌اش را رها ساخته بود که تا بدین وسیله به نمایندگان مورد اعتماد خویش این پیام را برساند که «ما کماکان برپا ایستاده‌ایم». اما، شب ظلمانی ضدانقلاب سرانجام بار دیگر بر پرولتاریا فایق آمده، و خبر مبارزینی که از صفوف پرولتاریا ربوده می‌شدند تنها از زندان‌های تزار می‌رسید.

در چنان شرایطی بود که بخشی از سوسیال دموکراسی، یعنی انحلال-طلب‌ها<sup>۳۵</sup>، تسلیم شده و صفوف حزب را ترک نموده بودند، اما برای رد گم کردن و سرپوش گذاشتن بر مواضع انحلال-طلبانه‌ی خویش می‌گفتند که گویا تنها وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی ایجاد انواع سازمان‌های قانونی بوده تا بدان وسیله طبقه‌ی کارگر بتواند که به تدریج برخی از مواضع را در روسیه، آن هم در روسیه‌ای که دیگر به طور کامل از مسیر انقلاب بورژوازی خارج شده و در مسیر توسعه‌ی درازمدت بورژوازی قرار گرفته بود، به دست آورد. ولی در این میان، اعضاء رادیکال حزب، یعنی بلشویک‌ها، به هدف‌های انقلابی حزب هم چنان وفادار مانده بودند. بر خلاف انحلال-طلب‌ها، بلشویک‌ها بر این باور بودند که تا مادامی که تزاریسم و بورژوازی به خواسته‌های دهقانان گردن نهند، سرنگون

---

<sup>۳۴</sup> اعضاء فراکسیون بلشویکی در دوما در شب ۵-۴ نوامبر ۱۹۱۴ توسط پلیس تزاری دستگیر و محاکمه شده و به خاطر مخالفت‌شان با جنگ جهانی اول همگی تبعید شدند. [پادداشت سردبیر آی اس آر: اشاره‌ی این پانویس باید به دستگیری اعضاء بلشویک دوما‌ی چهارم باشد که بین سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۲ موجودیت داشت. اما، دوما‌ی دوم که مورد اشاره‌ی رادک است به واقع در سال ۱۹۰۷ به فرمان تزار منحل شده بود.]

<sup>۳۵</sup> انحلال-طلب‌ها گروهی از منشویک‌ها به رهبری الکساندر نیکلایوویچ پوتره‌سوف بودند که از ۱۹۰۷ به بعد می‌گفتند که باید تمامی ارگان‌های غیرقانونی حزبی را منحل نموده و تنها در مجاری قانونی پذیرفته شده در سیستم تزاری فعالیت نمود.

ساختن قهرآمیز رژیم تزاری باید در دستور کار قرار داشته، و مبارزه‌ی حزبی به جای آن که در راستای اصلاحات باشد باید دقیقاً در راستای این هدف سازمان‌دهی شده، و تمامی مجاری قانونی مبارزه نیز باید در همین راستا به کار گرفته شود. در بین این دو دیدگاه، یعنی در یک سو دیدگاه انحلال-طلب‌ها که انقلاب را خاتمه یافته قلمداد نموده و پی‌گیری اصلاحات را وظیفه‌ی اصلی خود می‌دانستند، و در سوی دیگر، دیدگاه بلشویک‌ها، یک موضع بینابینی نیز وجود داشت که اساساً از سوی تروتسکی نمایندگی می‌شد. البته این گرایش سوم انقلاب را انکار نمی‌کرد، بلکه مبارزه برای انجام اصلاحات را به عنوان ابزاری برای رسیدن به آن می‌دید. روند واقعی رخدادها هنگامی که طبقه‌ی کارگر پس از سرکوبی سال‌های ۱۹۰۷-۱۹۰۵ بار دیگر و به مدد بهبودی ادواری اقتصاد در ۱۹۱۲ به پا می‌خاست، و هنگامی که حرکت طبقه‌ی کارگر پس از کشتار لی‌ینا<sup>۳۶</sup> خصلت شورش‌گرانه به خود گرفت، به درگیری‌های درونی حزب خاتمه بخشید. خواست اکثریت پرولتاریا که عملاً پا به میدان مبارزه گذاشته بود اصلاح رژیم تزاری نبوده بلکه سرنگونی تام و تمام آن بود. پرولتاریا حتّاً نمی‌خواست که مبارزه برای اصلاحات را به عنوان نقطه‌ی شروعی در نظر بگیرد، بلکه مستقیماً حلقوم تزاریسم را نشانه گرفت. در ژوئیه‌ی ۱۹۱۴، تنها یک ماه پیش از آغاز جنگ [اول]، پوئن‌کاره<sup>۳۷</sup> شاهد سنگربندی‌های خیابانی و تظاهرات وسیع در سانکت پترزبورگ بود. شاید حاصل تمامی این مبارزات

---

<sup>۳۶</sup> هنگامی که ژاندارم‌های رژیم تزاری به روی تظاهرات مسالمت‌آمیز اعتصاب‌گران معادن طلای لی‌ینا در ۴ آوریل ۱۹۱۲ آتش گشودند، موجی از تظاهرات و اعتصاب‌ها در روسیه به راه افتاد.

<sup>۳۷</sup> ریمون نیکولا لاندری پوئن‌کاره Raymond Nicholas Landry Poincaré (۱۸۶۰-۱۹۳۴)، یک شوونیست و دست راستی شناخته شده که نخست وزیر فرانسه بوده و بعداً نیز به مقام ریاست جمهوری رسید.

دست آوردی جز اصلاحات نمی داشت و پیروزی بر رژیم تزاری حاصل نمی شد اگر که جنگ باعث تشدید و تعمیق تمامی تضادهای موجود نشده بود. اما، تاریخ در عین حال به تمامی آنهایی که مسیر رسیدن به انقلاب را در گذر از مبارزه بر سر اصلاحات می جویند این را نیز می آموزد که دیالکتیک دیگری را نیز در آستین دارد: اصلاحات به عنوان برآمد حاصل از مبارزه برای انقلاب. تاریخ حقانیت بلشویکها را در برابر انحلال-طلبها و سازش کاران<sup>۳۸</sup> اثبات نموده است. دگرذیسی اکثریت بزرگی از انحلال-طلبها به موضع سوسیال-وطن پرستی میزان حقانیت بلشویکها را در سیاستی که آنها برای انشعاب از انحلال-طلبها برگزیده بودند به بهترین وجهی به نمایش گذاشت.

جنگ در ابتدای امر مانعی بر سر راه مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر بود. رویکرد بلشویکها بر علیه جنگ و فعالیت‌های تبلیغی آنها در راستای مبارزه‌ی انقلابی توده‌ها از سوی سوسیال-وطن پرست‌های خارج از کشور به عنوان امری بی اهمیت تلقی می شد. سوسیال-وطنی‌ها می گفتند که اینها [یعنی بلشویکها] گروه کوچکی از ایدئولوگ‌هایی هستند که نسبت به رژیم تزار کینه داشته و چون که چیزی برای از دست دادن ندارند این چنین شعارهایی را مطرح می سازند. سپس، زمانی هم که خبر مبارزه‌ی بخش دایماً رو به فزونی طبقه‌ی کارگر، خبر اعتصاب انبار مهمات و تظاهرات از روسیه شروع به درز نمود، از سوی این افراد به عنوان نشانگرهایی قلمداد گردید که گویا در واقع از اهمیت چندانی برخوردار نیست. شعار بلشویکی «جنگ داخلی به جای سازش طبقاتی!» نیز

---

<sup>۳۸</sup> سازش کاران یا به اصطلاح «بلشویک‌های حامی حزب»، گروهی به رهبری رایکوف، لوزفسکی، و سوکولنیکوف بودند که در سال ۱۹۱۰ خواهان بازگشت منشویک‌ها به حزب و برقراری وحدت حزبی با آنها شده بودند.

در نظر این میانه‌بازان هوادار به اصطلاح سیاست واقع‌بینانه<sup>۳۹</sup> به عنوان نوعی گزافه‌گویی ظاهر گردید که گویا توسط واقعات زندگی تصحیح خواهد شد و در این میان تنها کافی خواهد بود که سوسیال دموکراسی خود را به این گونه جریان‌ها آلوده نساخته و هیچ‌گونه مسئولیتی به عهده نگیرد.

روسیه هم اکنون در میانه‌ی یک جنگ داخلی به معنای آخص کلمه قرار دارد. این نبرد به‌رغم خواست بورژوازی به راه افتاده است. تزار زیر فشار سهمگین پرولتاریا برکنار و زندانی شده، پلیس ارتجاع دستگیر گشته، و شاه‌زاده نیکلای<sup>۴۰</sup> از فرماندهی کل قوا خلع گشته است. پرولتاریا بی‌درنگ شورای نمایندگان کارگران، ابزار مبارزه که در قیام توده‌ها در ۱۹۰۵ به عنوان نمایندگی مستقیم طبقه‌ی کارگر شکل گرفته بود را بار دیگر زنده ساخته و خود را مسلح نموده است. پرسشی که در این رابطه مطرح می‌شود این است که طبقه‌ی کارگر بر علیه چه کسی مسلح شده است؟ پاسخ این است که مسلح شدن طبقه‌ی کارگر به منظور دفاع از دست‌آوردهای انقلاب بر علیه نیروهای رژیم کهنه که هنوز فعال بوده و هم‌چنین بر علیه رژیم نوپای بورژوازی انجام شده است. اما، مگر نه این که رژیم نوپا خود هنوز در برابر دسیسه‌های ارتجاع مغلوب از مصونیت برخوردار نشده است. افزون بر آن، اگر چه تزار شکست خورده، ولی مگر نه این که هنوز دموکراسی به طور تام و -تمام به دست نیامده است. بنابراین، آیا نمی‌توان مدعی شد که در چنین موقعیت خطیری تصمیم سوسیال دموکراسی رادیکال در مسلح ساختن مردم برای مبارزه‌ی آینده، و مطرح ساختن خواسته‌هایی که فراتر از چارچوب‌های

<sup>39</sup> *realpolitiker*

<sup>۴۰</sup> شاهزاده نیکلای نیکلایویچ (The Grand Duke Nicholas Nikolayevich, 1850-1929)، فرماندهی کل قوای روسیه از ۱۹۱۴ تا اوت ۱۹۱۵ بود.

جمهوری دموکراتیک بوده و به قلمرو خواسته‌های سوسیالیستی تعلق داشته، یعنی خواست هشت-ساعت کار برای طبقه‌ی کارگر و زمین برای دهقانان، کاری شتاب‌زده بوده است؟ مطرح شدن این چنین خواسته‌هایی که نه تنها بر علیه حاکمان پیشین بوده، بلکه هم چنین حاکمان فعلی را نیز نشانه گرفته، به واقع بهانه‌ای را در اختیار مطبوعات متفقین<sup>۴۱</sup> قرار داده است که تا پیرامون فعالیت‌های به اصطلاح ضدانقلابی بلشویک‌ها به طور اخص و طبقه‌ی کارگر به طور اعم بی‌دریغ قلم‌فرسایی کنند.<sup>۴۲</sup> اما تنها با یک نظر به صفت‌بندی کنونی نیروهای ارتجاعی از یک سو و وضعیت بیرونی انقلاب از سوی دیگر، می‌توان به روشنی مشاهده نمود که چنانچه سوسیال دموکراسی انقلاب را [در ماه فوریه] پایان یافته قلمداد کرده بود، آن گاه وقوع آن برای طبقه‌ی کارگر و دهقانان کاملاً بی‌ثمر می‌بود.

---

<sup>۴۱</sup> Entente press

<sup>۴۲</sup> توافق قبلی یا آنتانت کوردیال (Entente Cordiale) توافقی بود که ابتدا میان جمهوری فرانسه و پادشاهی بریتانیا در سال ۱۹۰۴ به امضاء رسیده، و بعداً نیز به ائتلاف میان بریتانیا، فرانسه، روسیه، صربستان، ژاپن، بلژیک، ایتالیا، رومانی، ایالات متحده و یونان اطلاق گردید که در جنگ جهانی اول بر علیه قدرت‌های مرکز می‌جنگید. (ائتلافی که البته به متفقین نیز مشهور است.)



## تاکتیک طبقه‌ی کارگر

گزارش‌گر روزنامه‌ی تایمز لندن در گزارشی که به تاریخ ۲۰ مارس مخابره کرده بود می‌نویسد که «با توجه به این امر که روسیه از رژیم نوپا با اشتیاق استقبال نموده کاملاً مضحك است اگر که بخواهیم راجع به امکان استیلاى دوباره‌ی ارتجاع سخن بگوئیم؛ اما افراطی‌ها [یعنی سوسیال دموکرات‌های انقلابی] مدعی هستند که شرایط برای بازگشت کارگران به کارخانه‌ها و سربازان به انجام وظیفه مساعد نبوده و برای منافع آن‌ها [یعنی منافع کارگران و سربازان] زیان‌بار است.» به‌رغم این که گزارش‌های روزنامه‌ی تایمز موزیانه بوده، اما درك درستی را از دو جریان متضاد در صحنه‌ی انقلاب به دست می‌دهد. هم چنین در يك یادداشت ردیالنه در روزنامه‌ی له تا<sup>۴۳</sup> چاپ پاریس به تاریخ ۲۲ مارس می‌خوانیم که: «حکومت نوپا بیم چندانی از بازگشت ارتجاع ندارد. اما، به نظر می‌رسد که هراس آن‌ها از سوی سوسیالیست‌ها باشد که ماهیت خود را در این میان آشکار ساخته و نشان داده‌اند که انقلابی به معنای کامل کلمه هستند.» در واقع، آن چه که سرمایه‌ی مالی فرانسه و بریتانیا تلاش می‌کند که به بورژوازی روسیه بیاموزد این است که خطری از سوی رژیم کهنه او را تهدید نکرده، بلکه تهدید اصلی از جانب پرولتاریاست. البته، نقطه‌نظر بورژوازی روسیه نیز همین است. اما، از آن جایی که بورژوازی ضعیف‌تر از آن است که بتواند به این زودی با پرولتاریا تصفیه حساب نماید، به این خاطر تلاش می‌ورزد که تا شاید بتواند با سر دادن شادمانه‌ی بخش نخست از شعار ضدانقلابی «رژیم کهن مرده است!» پرولتاریا را به خواب فرو برد. نیروهای ضدانقلابی هیچ‌گاه

---

<sup>43</sup> Le Temps

بدون دست زدن به مذبحخانه‌ترین مقاومت سلاح‌های‌شان را بر زمین نگذاشته‌اند. آریستوکرات‌ها<sup>۴۴</sup> و بوروکرات‌های روسی نیز به این سادگی تسلیم نخواهند شد. پایه‌های اجتماعی آریستوکرات‌ها و بوروکرات‌ها به عنوان زمین‌داران بزرگ نیمه-فئودال به واسطه‌ی توسعه‌ی اقتصادی در طی سالیان و در عین حال به خاطر بی‌توجهی خودشان به شدت تضعیف گشته است. به این سبب است که قدرت دولتی برای آن‌ها به مثابه جلیقه‌ی نجات است. این که دولت مورد نظر آن‌ها می‌تواند تنها منبع ثروت و قدرت باشد به این بهره‌کشان و راهزنان بوروکراتیک به شدت دل‌گرمی می‌دهد. از این رو، این‌ها به خوبی می‌دانند که برای آن که از صحنه محو نگردند باید که تا دم مرگ بجنگند. البته، آن چه که تا کنون رخ داده این‌ها را به لرزه انداخته است، ولی هنوز برای‌شان کاملاً روشن نیست که از بخش‌های مختلف ارتش چه انتظاری می‌توانند داشته باشند. این‌ها فعلاً در انتظار نشسته‌اند که تا بورژوازی که از رشد جنبش پرولتری به هراس افتاده، خود را به دست-و-پای آن‌ها ببندارد.

آیا پرولتاریا قادر خواهد بود که در این نبرد با «درایت» لازم از خود دفاع کند؟ موضوع این است که در شرایط کنونی که بورژوازی سرگرم بر سر گذاشتن تاج افتخار بوده و نیز به نحوی خود را در برابر نیکلایوف‌ها حفظ می‌کند، اگر پرولتاریا دست از مبارزه برای نان، صلح، و آزادی بشوید، آن گاه کارگران کماکان در راه مطامع امپریالیسم

---

<sup>44</sup> Junkers

یونکرها (Junkers) اشرافیت زمین‌دار پروسی بودند که افسران مورد نیاز ارتش آلمان و بوروکرات‌های مورد نیاز حکومت را تأمین می‌کردند. رادک از این نام در این جا برای اشاره به اشرافیت روسیه استفاده می‌کند تا قضیه برای خواننده‌ی آلمانی-زبان روشن‌تر شود. بنابراین نباید آن را با اصطلاحی که برای دانشجویان دانشکده‌ی افسری روسیه به کار برده می‌شد اشتباه گرفت.

قربانی خواهند شد و در نهایت نیز دست خالی می‌مانند.<sup>۴۵</sup> برای حفظ رژیم نوپا در برابر رژیم کهنه تنها یک راه وجود دارد و آن نیز ژرفش و تقویت انقلاب، هم به لحاظ اجتماعی و هم از نظر سیاسی است. انقلاب اجتماعی عبارت از این است که پرولتاریا بی‌درنگ خود را مسلح ساخته، انتخابات محلی را بلافاصله به راه انداخته، و اقدامات شدیدی را بر علیه آن‌هایی که از ناحیه‌ی جنگ سود به جیب زده‌اند اتخاذ نماید. دوایر حکومتی در شهرها موظف‌اند که بلافاصله ایجاد حاکمیت‌های محلی در روستاها را تسریع نموده، و دهقانان را به تصرف زمین‌های مالکین بزرگ ترغیب نموده و تمامی ابزار لازم برای کشت زمین را در اختیار آن‌ها بگذارند. وظیفه‌ی عاجل هیئت‌های عالی و شوراهای نمایندگان کارگران این است که خواسته‌های زیر را به طور علنی مطرح سازند: این که کارخانه‌ها باید ابزار لازم برای کشاورزی را تأمین نموده، و سربازان روستایی بلافاصله از خدمت مرخص شده تا برای کشتکاری به روستاهای‌شان بازگردند. اما، بدون توقف تمامی عملیات تهاجمی در جبهه‌های جنگ که گویا قرار است که سلطه‌ی امپریالیسم روسیه را بر پارس، ارمنستان، و تنگه‌ی داردانل تضمین نموده، و هم چنین بدون توقف هر گونه عملیات دفاعی در جبهه‌ی آلمان پُر واضح است که انجام چنین امری میسر نخواهد بود.<sup>۴۶</sup>

بنابراین، برای تحقق تقاضاهای مزبور ابتدا باید به خواسته‌های سیاسی زیر پرداخته شود: آتش‌بس فوری در جبهه‌های جنگ، مذاکره‌ی فوری

<sup>۴۵</sup> به زیرنویس ۲۱ رجوع شود.

<sup>۴۶</sup> تنگه‌ی داردانل که هم چنین تنگه‌ی بُسفر نیز نامیده می‌شود، آبراهی است که دریای سیاه را به دریای مدیترانه وصل نموده و از استانبول می‌گذرد. دولت تزاری برای تأمین نقشه‌های خویش در راستای دست‌اندازی در خاور نزدیک برای مدت درازی چشم طمع به آن دوخته بود.

برای صلح، هشت ساعت کار روزانه، برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان بر اساس حق رأی همگانی با حق رأی برابر مردان و زنان، و احضار رومانف‌ها به دادگاه.<sup>۴۷</sup> آیا خواسته‌هایی روشن‌تر و راسخ‌تر از این می‌توان یافت؟ در حالی که تلاش برای دستیابی به این هدف‌ها به مبارزه‌جویی طبقه‌ی کارگر ارتقاء می‌دهد، به همان اندازه نیز باعث تحکیم پیوند کارگران و دهقانان روسی با سرنوشته انقلاب شده به نحوی که ارتجاع دیگر نخواهد توانست که از عقب‌ماندگی دهقانان و یا خستگی کارگران سوءاستفاده نماید.

اما مگر این همان «طرح» کیمیاگران انقلابی نیست که در اتاق مطالعه‌شان به دقت روی رهنمودها کار می‌کنند؟ هر کسی که به آشفته-بازار تله‌گرام‌هایی که از سانکت پترزبورگ از سوی روزنامه‌های پُرتیراژ مخابره می‌شود توجه نموده باشد درمی‌یابد که کار ما تنها روش‌مند ساختن آن چیزی است که طبقه‌ی کارگر در عمل و در زیر فشار ضرورت‌ها بدان دست یافته است. به عنوان مثال می‌بینیم که تایمز در گزارشی به تاریخ ۲۴ مارس می‌نویسد که سربازان خواستار آن شده‌اند که مسن‌ترین افراد بلافاصله مرخص شوند تا بتوانند برای کشت به مزارع‌شان بازگردند.

هیچ راه دیگری وجود ندارد. پرولتاریا باید از موفقیت‌های به دست آمده به نفع خویش استفاده کند. و همین بهره‌وری پرولتاریا از پیروزی‌های به دست آمده به نفع خویش است که تایمز و له‌تا تاب دیدن آن را نداشته و بر علیه آن به عنوان «هرج-و-مرج طلبی» ناشی از «جزمی‌گری» و «افراطی‌گری» برخی «سخن‌وران گمنام» که گویا در

---

<sup>۴۷</sup> رومانف‌ها خاندانی بودند که از سده‌ی هفدهم بر روسیه حاکم بودند.

## نیروهای محرک انقلاب روسیه

شوراهاى نمايندگان کارگران رخنه کرده‌اند دائماً لُغز مى‌خوانند. همچون آنتى‌ئوس که برای تجدید نیرو به مادرش زمین بازمى‌گردد!<sup>۴۸</sup> و به همین قیاس نیز اقداماتی که اکنون پرولتاریا برای تحکیم مواضع و نیروهای خود انجام می‌دهد دیر یا زود به يك برخورد تمام عیار با «حکومت نوپای» بورژوازی امپریالیستی راه خواهد بُرد؛ سناریویی که در آن حکومت نوپا دقیقاً در همان جای گاهی قرار خواهد گرفت که حاکمان پیشین اشغال کرده بودند. پرولتاریا در لحظه‌ی کنونی در پی سرنگونی حکومت نوپا نبوده، بلکه فعلاً به دنبال دفاع از خود در برابر آن‌هایی است که حریصانه خواهان ربودن تمامی دست‌آوردهای پیروزی پرولتاریا می‌باشند. اما، از آن جایی که حکومت نوپا خواهان حفظ و ادامه‌ی همان سیستم استثماری کهن بوده، ولی پرولتاریا دیگر حاضر به تن دادن به آن سیستم نیست، پس با قطعیت می‌توان پیش‌بینی نمود که مبارزه میان پرولتاریا و حکومت نوپا مبارزه‌ای تا دم مرگ خواهد بود. آینده‌ی انقلاب روسیه دقیقاً به چگونگی حل این مُعضل بستگی دارد.

---

<sup>۴۸</sup> آنتى‌ئوس یکی از غول‌های اساطیر یونانی بود که پدرش پوسایدن، خدای دریاها بود، و مادرش جی‌آ، که در یونان باستان به عنوان تنایش زمین شناخته می‌شد و به اصطلاح الهه‌ی زمین که مادر هر چیز خوب و هر چیز زیبا به حساب می‌آمد. آنتى‌ئوس تمام توان خویش را از مادرش می‌گرفت و تا مادامی که با او در تماس بود شکست‌ناپذیر بود. [این پانویس را با اندکی تغییر ترجمه کرده‌ام. (نیکو)]



## مبارزه برای صلح

مسئله‌ی جنگ و صلح در مرکز تمامی مسایل انقلاب قرار دارد. اگرچه ریشه‌های تاریخی این انقلاب بسیار عمیق بوده و حاصل روند درازمدت فروپاشی در روسیه و مبارزه‌ی انقلابی می‌باشد و نمی‌توان آن را صرفاً برآمد جنگ دانست، اما بی‌تردید جنگ عامل اصلی به راه افتادن انقلاب بوده است. بورژوازی به مخالفت با تزاریسم برخاست زیرا که بر این باور بود که می‌تواند جنگ را به شیوه‌ی مؤثرتری هدایت نماید، در حالی که قیام توده‌ها دقیقاً به خاطر مبارزه بر علیه جنگ و پی آمدهای دهشتناک آن بوده است. اما دلیل این که جنگ در قلب تمامی مسایل قرار گرفته صرفاً به این خاطر نیست که جنگ عامل اصلی شروع انقلاب بوده است. رژیم تزار سرنگون شده اما یک رژیم نو هنوز به تمامی برپا نشده است. بنابراین، پرسشی که مطرح می‌گردد این است که تداوم جنگ و پی آمدهای آن چه هنایشی بر ساختار داخلی روسیه خواهد گذاشت؟ از این روست که تمامی تضادها و ستیزه‌گری‌های انقلاب تنها بر یک پرسش متمرکز می‌شود: جنگ یا صلح؟ بورژوازی امپریالیستی خواهان ادامه‌ی جنگ تا پیروزی است. در واقع علت قیام بورژوازی بر علیه تزاریسم محاسبه‌ی همین پیروزی مورد انتظارشان بوده، امری که البته سهم به سزایی نیز در ایجاد وضعیتی داشته که پیروزی انقلاب را ممکن ساخت. بورژوازی مدعی است که گویا با تبلیغ جنگ تا پیروزی به امر دموکراتیزه کردن روسیه یاری می‌رساند. [از نظر بورژوازی] تنها پس از دستیابی به هدف‌های امپریالیستی، که در وهله‌ی نخست تصرف قسطنطنیه [استانبول] و کنترل بر آب‌راه داردانل بوده چشم‌انداز روشنی از توسعه‌ی اقتصادی در برابر روسیه پدیدار خواهد شد، امری که به زعم

بورژوازی بدون آن بازسازی داخلی ناممکن خواهد بود. این‌ها می‌گویند که تنها در صورت نابودی کامل اتریش، شکست آلمان، و پیروزی عمومی آنتانت است که یک اروپای دموکراتیک به وجود خواهد آمد، اروپایی که در آن روسیه از گزند حملات ضد-انقلابی آلمان در امان خواهد بود. به این خاطر است که تمامی آن‌هایی که از هر گونه دست‌یاری و هم‌کاری با جنگ امپریالیستی آقایان گوچکوف و میلیوکوف خودداری می‌کنند ضد-انقلاب نامیده می‌شوند.<sup>۴۹</sup>

اما، طبقه‌ی کارگر روسیه فریب این مارگیرها را نخواهد خورد. نخست این که طبقه‌ی کارگر آقایان گوچکوف و میلیوکوف، این آریستوکرات‌های سرمایه‌دار لیبرال را به خوبی شناخته است. واقعیت این است که انقلاب ۱۹۱۷ ماه-عسلی نداشت. تمامی بازی‌گران اصلی انقلاب در طی دوره‌ی ۱۹۱۶-۱۹۰۷ آن چنان به طور تنگاتنگی در ارتباط با یک‌دیگر قرار داشتند که حضور هیچ کدام از آن‌ها باعث تعجب دیگران نمی‌گردد. اگرچه حقیقت دارد که بورژوا-لیبرال‌هایی مانند میلیوکوف در آن زمان تزاریسیم را نفی کرده بودند، اما همواره نیز برای تبانی با تزار بر علیه دموکراسی حاضر یراق بوده‌اند. بورژوا-لیبرال‌ها برای سرنگون ساختن تزاریسیم مبارزه نمی‌کردند، بلکه تمام تلاش آن‌ها برای رفرم و نوسازی آن بوده است. میلیوکوف حتّاً پس از پیروز شدن انقلاب در بیست-و-هشتم فوریه نیز کماکان بر علیه جمهوری و به نفع سلطنت مشروطه فراخوان داده بود. اگرچه در نهایت کمیته‌ی مرکزی

---

<sup>۴۹</sup> الکساندر ایوانوویچ گوچکوف (Alexander Ivanovich Guchkov) یکی از سیاست‌مداران محافظه‌کار روسیه و رییس دوما‌ی سوم، و هم زمان وزیر جنگ در دولت موقت بود. پاول میلیوکوف (Pavel Milyukov) بنیان‌گذار حزب دموکراتیک مشروطه‌خواه بود. وی به عنوان وزیر خارجه‌ی دولت موقت تلاش نمود تا ارتش‌های روسیه را در جنگ جهانی اول نگاه دارد.



حزب وی، یعنی حزب دموکراتیک مشروطه‌خواه (کادت‌ها)، به نفع جمهوری رأی داد، اما این کار صرفاً زیر فشار شکننده‌ی توده‌ها صورت گرفت. بنابراین، مطلقاً نمی‌توان به این‌ها اعتماد نمود.<sup>۵۰</sup> در مورد کسانی هم چون گوچکوف و حزب وی، یعنی اکتبرییست‌ها، وضع از این هم روشن‌تر است.<sup>۵۱</sup> از سال ۱۹۰۵ به این سو، هیچ‌یک ذالتی را نمی‌توان یافت که رژیم تزاری مرتکب شده باشد و این حزب سرمایه‌داران بزرگ و دشمنان سوگند خورده‌ی پرولتاریا، در آن نقشی نداشته باشند. آیا این آدم‌هایی که می‌گویند می‌توانند بهتر از تزار این جنگ را که گویا هدف‌اش تضمین نظام جمهوری در روسیه است اداره کنند می‌توانند مدافع دموکراسی باشند؟ واقعیت این است که دموکراسی در روسیه تنها در مسیر یک مبارزه‌ی مرگ و زندگی بر علیه آن‌ها، مبارزه‌ای که هدف‌اش سرنگونی آن‌ها باشد تأمین خواهد شد. در این مبارزه باید تمامی آن چیزهایی را که این‌ها برای جنگ در نظر گرفته‌اند نیز نشانه گرفت. هدف‌هایی که این‌ها برای جنگ اعلام نموده‌اند به جای آن که برای روسیه توسعه‌ی اقتصادی در پی داشته باشد صرفاً به عنوان مانعی بر سر راه توسعه‌ی آن خواهد بود. اگر اهداف جنگی این‌ها آن گونه که گفته‌اند عملی گردد، روسیه باید تاوان سختی برای‌اش بپردازد. قسطنطنیه و عبور آزاد از آبراه داردانل هیچ‌گونه ارزشی برای توسعه‌ی صلح‌آمیز روسیه ندارد. اگر روسیه دارای رابطه‌ی صلح‌آمیز با ترکیه باشد آن گاه به سادگی می‌تواند کشتی‌های‌اش را با محموله‌ی غلات به هر کجای جهان که خواسته باشد بفرستد. کنترل داردانل تنها در صورتی

---

<sup>۵۰</sup> حزب دموکراتیک مشروطه‌خواه (Constitutional Democratic Party) که به اختصار کادت‌ها (KD, Cadets) نامیده می‌شدند، یک حزب بورژوا «لیبرال» بود که در سال ۱۹۰۵ تأسیس شده بود.

<sup>۵۱</sup> حزبی است که از سوی طرفداران منشور تزار که در اکتبر ۱۹۰۶ صادر شده و وعده‌ی یک رژیم مشروطه را می‌داد بنا نهاده شده بود.

لازم است که روسیه رؤیای يك خط‌مشیء راهزنی امپریالیستی را در سر پرورانده، و خواهان دست‌زدن به ماجراجویی در مدیترانه باشد. اما، این چنین برنامه‌ای نیاز به يك سیاست هنگفت تسلیحاتی را بار دیگر در دستور کار قرار داده، و به درگیری‌هایی منجر خواهد شد که برای حل آن‌ها میلیون‌ها کارگر و دهقان روسی باید قربانی شوند.

اهداف جنگی کادتها نیز همانند اهداف اکتبريست‌ها نیازمند ادامه‌ی جنگ تا زمانی است که جان اروپا گرفته شود، جنگی که هزینه‌های آن به میزانی افزایش خواهد یافت که بار سنگین آن دیگر تحمل‌ناپذیر خواهد شد. حتّاً در صورتی که این چنین اهدافی قابل حصول هم باشند، کارگران و دهقانان روسی باید خود را برای جنگ‌های تازه آماده سازند. کاملاً بدیهی است که منافع انقلاب روسیه ایجاب می‌کند که بر علیه کادتها و اکتبريست‌ها، و حکومت موقّتی که اهداف آن‌ها را پی می‌گیرد، به مبارزه‌ای بی‌امان و همه‌جانبه دست زد.<sup>۵۲</sup> هر کسی که در این حکومت شرکت داشته باشد، فارغ از هر گونه نیّت خیر احتمالی خائن به انقلاب است. از جمله کرنسکی خرد-بورژوازی دموکرات که می‌گوید: «تردیدی نیست که باید بر علیه اهداف امپریالیستی جنگ مبارزه نمود، اما، پیش از شکست میلیتاریسم پروس و هونسالنها نمی‌توانیم سلاح خود را بر زمین بگذاریم. اگر این‌ها از این جنگ جان سالم به در ببرند، آن گاه جمهوری روسیه در امان نخواهد بود. ما چاره‌ای جز دفاع از آزادی پطران روسیه با تکیه به سرنیزه نخواهیم

---

<sup>۵۲</sup> حکومت موقّتی حکومتی تحت حمایت سرمایه‌داری بود که توسط دوما پس از فروپاشی رژیم تزاری منصوب شده بود. قرار بر این بود که این حکومت تا برپایی مجلس سراسری مؤسسان برای تصمیم‌گیری بر سر قانون اساسی آینده‌ی کشور در قدرت بماند. حکومت موقّتی و شوراهاى نمایندگان کارگران و سربازان که رادک در این جا در بارشان بحث می‌کند، اجزاء متشکله‌ی «قدرت دوگانه‌ای» بودند که از انقلاب فوریه تا انقلاب اکتبر در ۱۹۱۷ به موازات یکدیگر وجود داشتند.

داشت تا زمانی که خطراتی که از بیرون آن را تهدید می کند با پیروزی آنتانت از میان بروند.»

نه تنها سوسیال-وطني های علنی، همانند پله خانف ها در خارج و پتره سوف ها و چخنکلی ها در داخل روسیه این چنین چیزهایی را مطرح می کنند، بلکه میانه بازانی مانند چکیدزه و اسکوبلف<sup>۵۳</sup>، و هواداران وی که به طور رسمی قطعنامه های کنفرانس زیمروالد را هم می پذیرند، هم همین حرف ها را تکرار می کنند.<sup>۵۴</sup> در عین حال، اکثریت نمایندگان شورای کارگران و سربازان سانتکت پتربورگ نیز با این نقطه نظر هم رأی می باشند. مطبوعات آنتانت پیروزمندانگزارش می دهند که: «به جز مشتی بلشویک «افراطی»، که یا مأمور موجب بگیری آلمان بوده و یا نادان های متعصبانده، تمامی سوسیالیست های روسیه بر این باورند که این جنگ يك جنگ تدافعی بوده و خواهان ادامه ی آن می باشند.» اگر سوسیال-وطني ها و میانه بازان بتوانند اکثریتی را که در حال حاضر در

---

<sup>۵۳</sup> گئورگی والنترینوویچ پله خانف (1856–Georgi Valentinovich Plekhanov) از پیشروان مارکسیسم در روسیه بود که بعداً به منشویسم گروید. وی سیاست حمایت از روسیه در جنگ اول جهانی، و هم چنین حمایت از حکومت موقت در سال ۱۹۱۷ را پیشه کرده بود.

الکساندر نیکلایوویچ پترمسوف (Alexander Nikolayevich Potresov (Starover, 1869–1934 یکی از رهبران اصلی منشویک ها بود که از حکومت موقت حمایت می کرد.

آرکادی ایوانوویچ چخنکلی (Arkady Ivanovich Chkhenkeli (1874–1959 نماینده ی منشویک در دوما ی چهارم و بعداً نیز در جمهوری گرجستان (۲۱–۱۹۱۸) که به دست منشویک ها برپا شده بود به مقام وزارت رسید.

نیکلای سمیونوویچ چکیدزه (Nikolai Semyonovich Chkeidze (1864–1926 و ماتوی ایوانوویچ اسکوبلف (Matvei Ivanovich Skobelev (1885–1939 از رهبران جناح راست منشویک ها بودند.

<sup>۵۴</sup> کنفرانس زیمروالد (The Zimmerwald Conference (September 1915 نشست متشکل از سوسیالیست های انترناسیونالیست چپگرا بود که با جنگ اولی جهانی مخالف بود. بیانیه ی این کنفرانس توسط لئون تروتسکی نوشته شده بود.

شوراهای نمایندگان کارگران دارند حفظ کنند، آن گاه آنتانت حق دارد که این گونه برای شان آغوش بگشاید، زیرا که این آقایان سوسیال-وطني‌ها و هم‌پالکی‌های میانه‌باز آن‌ها نه تنها از اهداف آنتانت و امپریالیسم خودی پشتیبانی می‌کنند، بلکه در عین حال ساز میلیو کوف‌ها و گوچکوف‌ها و در نهایت مخالفان پیروزی انقلاب و دشمنان جمهوری را نیز کوك می‌کنند.

این آقایان سوسیال-وطني و میانه‌باز اعلام می‌کنند که: «آری، ما هم مخالف اهداف جنگی امپریالیسم بوده، ما نیز مخالف ریخته شدن خود کارگران و دهقانان روسی به خاطر تصرف داردائل و قسطنطنیه هستیم. تنها خواست ما دفاع از جمهوری روسیه در برابر سرنیزه‌های پروس است.» این‌ها حرف‌های قشنگی است. اما، اگر قرار باشد که بورژوازی امپریالیستی در قدرت باقی بماند، آن گاه آرزوهای این آقایان سوسیال-وطني‌ها و میانه‌بازان بر آورده نشده بلکه اهداف جنگی امپریالیسم روسیه و آنتانت به ثمر خواهد رسید. پیروزی آنتانت با کمک سوسیال-وطني‌ها و میانه‌بازان روسی به معنای پیروزی امپریالیسم خواهد بود، که در آن صورت از صلح بدون ضمیمه کردن و پرداخت غرامت نیز آن گونه که شورای نمایندگان کارگران اعلام نموده‌اند خبری نخواهد بود. در حالی که اگر کارگران و دهقانان روسیه حکومت موقت بورژوازی امپریالیستی را سرنگون ساخته، تمامی الزامات و توافقات امپریالیستی مورد توافق تزاریسیم و مورد قبول حکومت موقت را ملغی سازند، آن گاه می‌توانند بگویند که: «ما جمهوری‌ای را تضمین نموده‌ایم که به دنبال فتوحات نبوده، و هر کسی که به دنبال جنگ‌های توسعه‌طلبانه باشد بر علیه ماست.» تنها در این صورت است که کارگران و دهقانان روسی می‌توانند به پرولتاریای سراسر جهان برای صلحی پایدار میان تمامی

خلق‌ها فراخوان دهند. تنها در این صورت است که انقلاب روسیه می‌تواند اعلام کند که: «یا صلح برای تمامی خلق‌های جهان بر علیه امپریالیسم، و یا تکرار سال ۱۷۹۳ به دست پرولتاریا و دهقانان روسیه، یعنی مبارزه‌ی انقلاب روسیه بر علیه تمامی نیروهای ارتجاعی در جهان.»<sup>۵۵</sup> بعداً خواهیم دید که آیا شرایط برای ایجاد و هدایت چنین جنگ انقلابی وجود دارد یا نه – ولی در این جا مایل‌ام فقط به یک نکته اشاره کنم و آن این که سعی چکیده و اسکولف برای این که ادای دانتون را در آورند جز دلق‌بازی چیز دیگری نیست.<sup>۵۶</sup> این در حالی است که این‌ها به دشمنان انقلاب روسیه، نه تنها به ژیروندن‌ها بلکه حتّاً به سلطنت‌طلب‌های انقلاب روسیه، و در این میان نه تنها به کادتها بلکه به اکتبريست‌ها نیز یاری می‌رسانند.<sup>۵۷</sup>

حال ببینیم که معنای عملی این شعار که گویا «ما درگیر يك جنگ تدافعی هستیم» چیست؟ معنای این شعار در واقع امر چیزی جز این نیست که از يك طرف خون سربازان روسی در راه اهداف امپریالیستی کماکان ریخته شده و از سوی دیگر در داخل کشور نیز صلح اجتماعی برقرار باشد. همان گونه که در روزنامه‌ها گزارش می‌شود، نمایندگان شورای کارگران ممکن است که به طور روزمره در جنگ لفظی با حکومت

---

<sup>۵۵</sup> انقلابیون فرانسوی که با اکثریت اروپا در جنگ به سر می‌بردند در سال ۱۷۹۳ از سوی مردم در بعضی از کشورهای همسایه تقاضاهایی برای کمک به سرنگون کردن حاکمان فنودال‌شان دریافت کرده بودند. در چنین شرایطی بود که شعار معروف «جنگ برای قصر، صلح برای خانه‌ی دهقان!» سر داده می‌شد.

<sup>۵۶</sup> ژرژ-ژاک دانتون (1759-94) Georges-Jacques Danton یکی از رهبران انقلابی بود که پس از شکست ولمی (Valmy) مقاومت در برابر مداخله‌ی خارجی‌ها را برانگیخته بود.

<sup>۵۷</sup> ژیروندن‌ها Girondins یک گروه میانه‌رو در دوره‌ی انقلاب فرانسه بودند که سعی داشتند که جلوی پیش‌روی انقلاب را بگیرند. علت این که نام ژیروندن به آن‌ها داده شد این بود که بسیاری از آن‌ها از اهالی بوردو بودند.

موقت باشند. اما، به هیچ وجه مجاز نیست که به کارگران گفته شود که «باید برای حقوق پرولتری، همانند دسامبر ۱۹۰۵ مبارزه نمود!» زیرا این سوسیال-وطني‌ها و میانه‌بازان به خوبی می‌دانند که گفتن چنین چیزی می‌تواند به طور جدی به امور جنگی لطمه وارد سازد، چون که چنین مبارزه‌ای از جمله به معنای ایجاد اختلال در روند تولید مهمات خواهد بود. این سوسیال-وطني‌ها و میانه‌بازان به خوبی به این نکته نیز واقف‌اند که با مطرح ساختن شعار دفاع از مام وطن، دیگر نیازی نخواهند داشت که قدمی برای دموکراتیزه کردن ارتش و الغاء امتیازات افسران بردارند، چون که می‌توانند ادعا کنند که هر گونه تلاش برای به انجام رساندن این گونه اصلاحات به ظرفیت جنگی ارتش لطمه وارد خواهد ساخت. از آن جایی که این سوسیال-وطني‌ها می‌خواهند که ژنرال‌های ارتش را حفظ نموده زیرا که به خوبی می‌دانند که حذف آن‌ها لاجرم به تضعیف قدرت کنونی ارتش منجر خواهد شد، آن گاه نباید به دهقانان گفته شود که «املاک فئودال‌های بزرگ را به فوریت مصادره کنید.» زیرا که مطرح کردن چنین خواسته‌ای خاطر شریف این ژنرال‌های موقر را آزوده ساخته به طوری که از خود خواهند پرسید که آیا ارزش آن را دارد که از چنین مام وطن نمک‌شناسی دفاع کنند. پس بگذارید به طور خلاصه جمع‌بندی کنیم: سوسیال-وطني‌ها و میانه‌بازان می‌گویند که موقتاً باید تحت رهبری امثال گوچکوف‌ها و میلیو کوف‌ها از جمهوری دفاع کرده تا آزادی نورسیده‌ی روسیه به دست میلیتاریسم پروس از میان نرود. اما، همان گونه که تجربه‌ی تمامی انقلاب‌ها نشان داده است، این آزادی نارس تنها زمانی تضمین خواهد شد که طبقه‌ی کارگر و کشاورزان بدون آن که منتظر برپایی مجلس مؤسسان بمانند دموکراسی را از پایین بنا نموده، قدرت را عملاً به دست گرفته، و آن را در جامعه ریشه‌دار سازند. اگر سوسیال-وطني‌ها و میانه‌بازان قصد دارند که به

جنگ تحت رهبری بورژوازی امپریالیستی ادامه دهند آن گاه باید از این به اصطلاح حفاظت عملی از انقلاب دست بردارند. انقلابی که آنها قصد حمایت از آن را دارند به دست دشمنان انقلاب سپرده شده است. بنابراین برای این‌ها جز یک چیز باقی نمانده و آن هم مبارزه در راه اهداف امپریالیستی است. اما، خوشبختانه منطق انقلاب بسیار قوی‌تر از منطق این سوسیال-وطنی‌ها و میانه‌بازان است. به‌رغم تمامی تلاش‌هایی که از سوی بورژوازی لیبرال و پادوهای‌شان انجام می‌شود، تایتان<sup>۵۸</sup> اما به هیچ وجه به خواست آن‌ها گردن نمی‌نهد. در همان حالی که مطبوعات عریض و طویل آنتانت با دندان قروچه گزارش می‌نویسند، مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر، اما، برای رسیدن به دموکراسی، به هشت ساعت کار روزانه، و رفرم ارضی ادامه می‌یابد. ولی، سمت-و-سوی اصلی مبارزه کماکان بر علیه تداوم عملیات جنگی قرار خواهد داشت. این مبارزه عوامل خود را در میان سان-کیلوت‌ها<sup>۵۹</sup>، در میان پیشتازان انقلاب روسیه، در میان سوسیال دموکراسی انترناسیونالیستی انقلابی روسیه، یعنی بلشویک‌ها یافته که با موج توهمات به اصطلاح انقلابی-جمهوری خواهانه که اکنون به راه افتاده عمیقاً مخالف‌اند. در این شرایط هیچ چیزی بهتر از حملات سرسختانه‌ی تایمز و له‌تا، این سخن‌گویان سرمایه‌ی مالی اروپا، بر علیه بلشویک‌ها نشان‌گر افزایش قدرت آن‌ها نیست.

در حال حاضر، سرنوشت انقلاب روسیه، تحولات اروپا، و صلح در مرحله‌ی بعدی تماماً به سرنوشت حزب پرولتری گره خورده است.

---

<sup>۵۸</sup> تایتان‌ها (یا تیتان‌ها)، بنا به اسطوره‌های یونان باستان، ایزدانی بودند که پیش از خدایان المپ (به اصطلاح المپی‌ها یا المپ‌نشین‌ها) حکم‌روایی می‌کردند، که بعداً به دست ایزدان المپی سرنگون گشتند.

<sup>۵۹</sup> سان-کیلوت‌ها (Sans-culottes) در زمره‌ی طبقات فرودست پاریس بودند که نقش مهمی را در انقلاب فرانسه ایفاء نمودند.

## نیروی محرک انقلاب روسیه

مسئله‌ی مواضع این حزب و مبارزه‌ای که در آن درگیر بوده در همسویی با چشم‌اندازهای انقلاب روسیه قرار دارد.



## نگرش بلشویک‌ها

سوسیال دموکرات‌های انقلابی روسیه، یعنی بلشویک‌ها، در میان تمامی دسته‌بندی‌های سوسیالیسم روسی پرحرارت‌ترین و مؤثرترین مبارزه را بر علیه تزاریسیم به پیش برده، و در دوره‌ی تهاجم ضد-انقلاب بی‌وقفه به مبارزه‌ی خویش برای سرنگونی تزار ادامه دادند. به این دلیل است که بلشویک‌ها نیازی ندارند که اثبات کنند که آن‌ها وفادارترین دوستان انقلاب بوده و با اراده‌ی راسخ برای دفاع از آن در برابر تمامی دشمنان‌اش آماده‌اند. سوسیال دموکرات‌های انقلابی روسیه که ویژه‌گی امپریالیستی جنگ را از لحظه‌ای که شروع شد به شفاف‌ترین وجهی نشان داده و در زیمروالد و کینتال<sup>۶۰</sup> به طور مستمر تلاش نمودند تا تعهد به یک مبارزه‌ی متحد بر علیه حکومت‌های امپریالیستی را ایجاد کنند کماکان به این نگرش خود پای‌بند مانده‌اند. کشورهای مرکز<sup>۶۱</sup> در این مورد دچار هیچ گونه توهمی نیستند. اما، در سیاست صرف داشتن نیت کافی نبوده بلکه مهم به دست آوردن نتایج مطلوب است. حال باید دید که بنیاد سیاست بلشویک‌ها چیست و پی‌آمدهای این سیاست کدام است؟ این پرسش بسیار موجهی است که باید بدان پاسخ گفته شود.

---

<sup>۶۰</sup> کنفرانس کینتال (The Kienthal Conference) (April 1916) در سوییس دومین گردهمایی سوسیالیست‌های انترناسیونالیست چپ در مخالفت با جنگ نخست جهانی بود.

<sup>۶۱</sup> قدرت‌های مرکزی نام ائتلافی بود که در جنگ جهانی اول یکی از طرفین محاصمه بودند. اطلاق چنین نامی به خاطر موقعیت جغرافیایی دو عضو اولیه‌ی آن، یعنی آلمان و امپراتوری اتریش-مجارستان، در اروپای مرکزی بود. دو عضو دیگر این ائتلاف پادشاهی بلغارستان و امپراتوری عثمانی بود.

بلشویک‌ها با اتکاء به این اصل اساسی که حامیان انقلاب روسیه را تنها می‌توان و باید در میان طبقه‌ی کارگر، دهقانان فقیر و خُرده-بورژوازی فقیر و ناراضی یافته - که در این میان طبقه‌ی کارگر همواره پیش‌گام ثابت‌قدم و آگاه انقلاب بوده و هست - نتیجه می‌گیرند که در روسیه تنها با مبارزه بر علیه سرمایه‌ی بزرگ می‌توان دموکراسی ایجاد نمود. اما با توجه به مرحله‌ای از تکامل که روسیه در آن به سر می‌برد، و در حالی که توده‌های وسیع پرولتری به مخالفت با سرمایه‌ی بزرگ برخاسته، و ناراضی‌تی در روستاها حاکم بوده، و ملل نوپا در مجاورت روسیه بیدار می‌شوند، سرمایه‌ی روسی تمامی تلاش‌اش را خواهد نمود تا بیش‌ترین قدرت را به دست گرفته و روند توسعه‌ی دموکراسی در کشور را تا جایی که می‌تواند گُند سازد.

به حزب کادتها و اکتبريست‌ها به هیچ وجه نمی‌توان اعتماد نمود. از این پس، دموکراسی را تنها پرولتاریا می‌تواند ایجاد کند. [روند ایجاد دموکراسی به دست پرولتاریا] بدون تردید با سرسختانه‌ترین مقاومت، نه تنها از سوی سرمایه‌ی روسی بلکه هم چنین از سوی سرمایه‌ی خارجی روبرو خواهد شد. مطبوعات آنتانت در این میان تمامی سعی خویش را به کار انداخته‌اند که تا انقلابی‌های روسیه را از سرنیزه‌های پروس بترسانند. اما، جالب این جاست که همین مطبوعات (از جمله روزنامه‌ی فیگارو) بر این واقعیت نیز تأکید می‌کنند که دولت‌های وام‌گذار خارجی حق دارند که خواهان اعاده‌ی نظم و امنیت در روسیه باشند. برای دلیل این حرف‌شان نیاز نیست که راه دوری برویم: در يك کشور سرمایه‌داری که دارای يك طبقه‌ی کارگر قدرتمند و آگاه به منافع طبقاتی خود است، دموکراسی به معنای مبارزه‌ای قدرتمند و سازمان یافته برای هشت-ساعت کار روزانه، برای ایجاد يك قانون کار

مناسب، و برای به دست گرفتن کنترل سیاسی می‌باشد. این چنین مبارزه‌ای هم اکنون بر علیه قدرت افسار گسیخته‌ی سرمایه‌داری - و هم چنین بر علیه سرمایه‌ی خارجی که نقش مهمی را در اقتصاد روسیه بازی می‌کند - در جریان است. حال با در نظر گرفتن این واقعیت که سرمایه‌ی روسی خواهان اعمال یک سیاست امپریالیستی بوده، و سرمایه‌ی خارجی نیز روسیه را در همان راستا سوق می‌دهد، آن گاه کاملاً روشن است که هم سرمایه‌داری روسیه و هم همتایان خارجی آن بخواهند مانع پیروزی انقلاب در روسیه گردند. در نتیجه، این مبارزه، حتا اگر هم که صرفاً برای دموکراسی باشد، نه تنها حاکی از این است که طبقه‌ی کارگر روسیه از سرمایه‌ی خودی جدا شده، بلکه هم چنین به معنای مبارزه‌ای مصمم بر علیه سرمایه‌ی جهانی است.

مسئله بر سر هدایت این مبارزه در شرایطی است که ظاهراً جبهه‌ی متحد سرمایه‌ی جهانی وجود نداشته، و به نظر این گونه می‌رسد که کشاکش سرمایه‌ی کشورهای مرکز و آنتانت به بالاترین مرحله‌ی خود رسیده باشد. با یک نظر به شرایط موجود به سادگی می‌توان مشاهده نمود که دشمن شماره‌ی یک که با تمام قوا مانع توسعه‌ی دموکراسی [در روسیه] خواهد شد همین سرمایه‌داری روسیه است. قدرت اکنون در دست سرمایه‌داری بوده و سرمایه‌ی بریتانیایی و فرانسوی نیز حامی آن است. در حال حاضر، سرمایه‌داری به لولویی به نام «خطر آلمان» نیاز دارد تا با توسل به آن ابتدا روند دموکراتیزه شدن روسیه را به تعویق انداخته و سپس در موقعی مناسب آن را کاملاً از میان ببرد. هر گونه ائتلاف با سرمایه‌داری به معنای کشتن انقلاب است. اگر طبقه‌ی کارگر روسیه به حاکمیت سرمایه‌دارها گردن نهاده، و به منظور حفاظت از انقلاب در برابر به اصطلاح خطرات از خارج به محدود ساختن اهداف پرولتری خود

رضایت دهد، به معنای تسلیم در برابر دشمن داخلی خواهد بود. در حالی که اگر به قدرت خویش اتکاء کند می‌تواند دشمن داخلی را سرنگون سازد.

سوسیال-وطني‌ها و میانه‌بازان عوام‌فربانہ پریشی را با این مضمون مطرح می‌سازند که «آیا می‌خواهید انقلاب روسیه را به دست دشمن خارجی بسپارید؟» پاسخ بلشویک‌ها به این پرسش این است که: «نه به دشمن خارجی و نه به دشمن داخلی!» اما، به همان دلیلی که نمی‌توان دشمن داخلی انقلاب، یعنی سرمایه‌ی روسی را در ائتلاف با دشمن خارجی، یعنی سرمایه‌ی جهانی، شکست داد؛ دقیقاً به همان دلیل نیز نمی‌توان دشمن خارجی را در ائتلاف با دشمن داخلی سرنگون ساخت. اگر بخواهیم با گوچکوف‌ها و میلیو کوف‌ها به منظور شکست دادن به آلمان‌ها متحد شویم، آن گاه به سرمایه‌ی انگلوساکسن - یعنی قدرتمندترین بخش سرمایه‌ی جهانی - نه تنها برای استعمار جهان، بلکه هم چنین برای چپو کردن روسیه نیز یاری خواهی رساند.